

جمهوری ایرانی بر پایه « خرد شاد انسان »

با جداساختن خرد، از شادی حکومت انسان بر انسان از بین برده میشود

چوشادی بکاهد ، بکاهد روان
خرد گردد اندرمیان ، ناتوان
فردوسی

در فرهنگ ایران، جفتی یا پیوند ، اصل آفریدن بود . کسی ، جفت را نمی آفریند . خودِ واژه « آفریدن » که از ریشه « فری = پری » ساخته شده است (آ- فری- دن) درحقیقت، به معنای جفت شدن و انبازشدن و یارشدنست . تنها پیوند، یا دوستی و مهر و انبازی هست که میآفریند . بر این اندیشه، فلسفه اجتماعی و سیاسی و اقتصادی ساخته میشود . این را « همبغی = همخدائی = نرسنگی = نرسی » میگویند . این اصل، همه هستان را ، از خدا گرفته تا زمین و جانور و گیاه ، فرامیگرفت . خدا هم از آن استثناء

نبود . این اجتماعست که در پیوند دادن خردهای انسانها باهم ، میآفریند . این هماندیشی و همپرسی و همروشی و هماهنگی افراد و گروهها و اجتماعات باهمست که میآفریند . خدایان ایران نیز هم باهم میآفرینند .

با همآفرینی خدایان ایران ، بنیاد فلسفه اجتماعی و سیاسی و حقوقی و اخلاقی ایران گذاشته میشود . اینکه خدائی ، در آغاز ، جفت و جفتی را آفرید ، متضاد با خود اندیشه « آفریدن » است . خدائی نیز که میآفریند ، در گوهر خودش ، اصل جفتی (پیوند ، مهر) را دارد . به عبارت دیگر ، خدا ، بدون داشتن گوهر عشق یا مهر ، نمیتواند بیآفریند . « روشنی و بینش و نیکی » نیز باهمدیگر از « پیوند » ، پیدایش می یابند ، نه از « امر ونهی » . اینست که در شاهنامه ، همیشه خواهان جفت شدن خرد با جان یا با پدیده های دیگر است . « که با جان پاکت ، خرد باد جفت » ، یا « که با تو همیشه خرد باد جفت » ، یا آنکه رستم ، « بزرگیش با مردمی بود ، جفت » . این کار فوق العاده مهمست که بزرگی را با مردمی باهم انباز کنند . جفت شدن بزرگی انسان با مردمی انسانست که آفریننده است .

برای طرد و نفی این اندیشه ، « جفت آفرینی » را آفریده یک خدا ساختند . گفتند که خدائی هست که با قدرتش و علمش ، چیزها را جفت آفرید ، تا باهم بیآفرینند . معنای این اندیشه آن بود که ، پیوند ، به خودی خودش ، اصالت ندارد . عشق و مهر ، نمیآفریند . بلکه « اراده و علم یک مقتدر ، پیوند (جفتی) را خلق میکند تا بتوانند خود را بیفزایند » . به عبارت دیگر ، « پیوند میان انسانها و ساختن اجتماع و آراستن اجتماع » کار انسانها نیست ، بلکه فقط کار آن خداست . بدینسان ، اصالت مهر و عشق و پیوند ، از بین میرود ، و « قدرت » ، جانشین آن میگردد . این اندیشه ، تنها محدود به پیوند جنسی زن و مرد نبود ، بلکه سراسر پیوند

ها را در جهان و در گستره اجتماع در بر می‌گرفت . این اندیشه هست که « پیدایش حکومت و قانون و معیار اخلاقی » را پیایند « پیوند مردمان در اجتماع » میدانند .

« مهر اجتماعی » ، شادی (= بهزیستی) و روشنی (= بینش) و جنبش (= آباد سازی گیتی) را می‌آفریند . مهر یا پیوند ، قرین و جفت شادی و بینش و جنبش است . در این گستره هست که آفریننده ، جفت آفریده ، و برابر با آفریده هست .

بهمن یا « خرد بنیادی جهان » که در فرهنگ ایران ، بُن و گوهر هرانسانی هست ، اصل جفت کننده (ژیم دال، آسن بغ) و پیوند دهنده است . بهمن ، « آسن خرد » در هرانسانی است . خرد بهمنی ، چون این گوهر جفتی (پیوند دهنده = آسن = سنگی) را دارد ، در هرانسانی، اصل آفریننده (خودجوشی) و ابتکار و ابداع و نو آوریست . این خرد ، خریدست در هرانسانی ، که شادی و روشنی و جنبش از آن ، باهم فرا می‌جوشند . بهمن ، خرد شاد و خندانست .

بهمن که نگهبان جامعه و سامانده حکومتست ، اصل خرد شاد در هرانسانی هست . در بهمن ، اندیشه یا بینش ، از شادی و جنبش جدا ناپذیر است . طبعاً از جفت شدن این خرد بهمنی یا خردشاد با جان (زندگی) انسانهاست که معیار نیک و بد ، و قانون و نظام (حکومت) پیدایش می‌یابد . بهمن ، اصل شهر سازی و شهر آرائی (= سیاست) در هرانسانی است .

این خرد صاحب قران (آسن = اصل پیوند دهنده ، آشتی دهنده ، هماهنگ سازنده = قران) در افراد اجتماعست که در « همپرسی = دیالوگ » ، معیار نیک و بد را پدید می‌آورد ، قانون و عدالت (داد) را ایجاد میکند، نظام (حکومت) را می‌آراید (نه کتابی مقدس و نه پیامبری و نه پیشوائی و نه شریعتی) . این اصل « آفرینش در قران یا قرین شدن » یا « جفت آفرینی » ، که در آن «

شادی و بینش « باهم پیدایش می یابند ، برغم گذشت هزاره ها در اندیشه های مولوی نیز بازتابیده شده است :

چون قران مرد و زن، زاید بشر و ز قران سنگ و آهن، شد شرر
 و ز قران خاک با باران ها میوه ها و سبزه و ریحانها
وز قران سبزه ها با آدمی دلخوشی و بی غمی و خرمی
وز قران خرمی با جان ما می بزاید خوبی و احسان ما
 از قران یا پیوند سبزی ، که خرمی و شادابی باشد ، با جان انسان ، خوبی ها و زیبایی ها و بینش های نیک پیدایش می یابند .
 اخلاق و معیارش ، پیایند امر و نهی قدرتی از مافوق نیست ، بلکه از طبیعت خود انسان ، در آمیزش با شادی و خرمی ، پیدایش می یابد .

اینست که خرد بهمنی که خرد آشتی دهنده و پیوند دهنده در هر انسانی هست ، خردیست که شادی و بینش و جنبش را باهم می آفریند . از این رو، این خرد شاد در فرهنگ ایرانست که شهر ساز و شهر آرای هست .

فرهنگ ایران ، « خرد گرا » نیست ، بلکه « خرد شاد گرا » هست . گرانیگاه فرهنگ ایران ، « خرد » به تنهایی نیست ، بلکه « خردشاد » یا « خرد خندان » است . خردی که شاد نیست ، ناتوانست و خرد ناتوان ، سرچشمه همه کژی ها و تباهیها و کوتاهیهاست . خردی که آلوده به قهر و تهدید شد ، بیخردی نیست ، بلکه « اصل ضد زندگی » است .

خردی که شادی را با بینشش باهم نمی آفریند ، دوزخ را در جهان خلق میکند . خرد ناشاد و گرفته و سرد و عبوس ، که ناتوانست ، در برابر پیشآمدهای نو و ناشناس ، نیاز به یاری از قدرتی دیگر دارد که به فریاد او برسد . اونیاز دارد که « حقیقت را داشته باشد » ، تا ایمان به آن حقیقت ، جانشین خرد ناتوان او گردد .

بهمن (وهومن) اصل خرد شاد بود . در خودجوشی ، که بیان زهش از چشمه هستی خود انسان است ، شادی و « نوآوری و ابداع » هر دو به هم پیوسته اند. گرانگاه فرهنگ ایران ، اولویت « خردشاد » بر « داشتن حقیقت » بوده است . حکومت و جامعه پرشالوده « خردشاد » انسانها گذارده میشود ، نه بر « حقیقت » . خردشاد و خودجوش ، نیرومند است ، و هیچگونه بیمی از رویاروشدن با آنچه پیش میآید، ندارد و از آنچه نوهست ، نمیترسد و درنو ، دشمن و بیگانه را نمی بیند .

کسی نیاز به داشتن حقیقت دارد که خود را دربرخورد با پیشآمدهای نوین در زمان ، با هنگام ها ، ناتوان می یابد . با ایجاد جامعه و حکومت ، بر بنیاد « ایمان به حقیقت واحد » ، خرد خودجوش شاد در انسانها ، بایستی هر روز سرکوب شود. برای انجام دادن چنین کارست که « خرد » از « شادی » ، در طبیعت یا فطرت انسان، از هم جدا ساخته میشود . از این پس ، خرد ، هنگامی شناخته میشود که در شادی نخندد . خرد ، از خنده ، که گشودگی و شکفتگی یا شادی جان در خرد است ، باز داشته میشود . جان و زندگی در خرد، نمیشکوفد.

از این رو جامعه و حکومت (شهر = خستره) در فرهنگ ایران ، پرشالوده « شناخت حقیقت واحد ، و ایمان به آن » نهاده نمیشود ، بلکه بر پایه « خرد خودجوش شاد و نیرومند خود انسان » نهاده میشود که « درجستن و آزمودن میتواند به بینش برسد » . این خرد شاد و خودجوش یا « آسن خرد » است که برتر از « داد = قانون و عدالت و نظام » است . بینشی که قانون و عدالت و حق را می یابد ، باید همیشه بطور مداوم ، از چنین خردی بتر اود .

این خرد شاد خودجوش هست که اولویت بر « داد » دارد . زرتشت و یزدانشناسی زرتشتی ، به « اهورامزدا که در روشنی

بیکران است» ، بر « بهمن که خرد خودجوش است » ، اولویت دادند ، و این ، فاجعه ای بزرگ در تاریخ ایران و در فرهنگ سیاسی ایران بوده است . درآموزه زرتشت ، این بهمن است که از روشنی بیکران پیدایش می یابد که در همه آگاهی، حقیقت واحد و منحصر را پدید میآورد . به سخنی دیگر، « آسن خرد، یا پیش خرد » ، تابع روشنی بیکران، یا « حقیقت واحد منحصر به فرد یا راه راست » میگردد . بدینسان « خرد شاد و خودجوش » ، شادی و خود جوشی خود را از دست میدهد، و دیگر توانائی برای جستن و آزمودن و شک کردن و چون و چرا کردن ندارد ، و طبعاً از برخورد با نو و « هنگام »، میترسد ، و از نوآوری و ابداع ، نازا میگردد .

تصویر بهمن درآموزه زرتشت ، تفاوت کلی با تصویر بهمن در فرهنگ ارتائی (خانواده زال و سام ، هخامنشی ها ، خرمدین ها...) دارد که فرهنگ اصیل ایرانست . خرد زرتشت ، گونه ای از همان « عقل تابع » است که همه ادیان ابراهیمی آنرا پذیرفته اند .

آنچه امروزه « مدرنیته و تجددخواهی و سکولاریته » خوانده میشود ، چیزی جز بسیج شدن این اندیشه از نو نیست . بنیاد مدرنیته و تجدد و سکولاریته ، همین اولویت « خرد خودجوش و شاد و آزماینده و جوینده انسان » بر « داشتن حقیقت واحد و ایمان به آنست » . مدرنیته اینست که ، جامعه و حکومت ، بر « داشتن حقیقت، و ایمان به حقیقت منحصر به فرد خود » بنا نمیشود ، بلکه از « نیروی اندیشیدن در گوهر خود انسان در جستن و آزمودن برای یافتن بینش هائی که بر شادی زندگی نو به نو بیفزایند » فرامیجوشد . مدرنیته یا تجددخواهی ، همان « خرد خودجوش و شاد انسان را شالوده جامعه و حکومت میکند » که

فرهنگ ایران ، درخرد بهمنی ، کشف کرده بود ، نه « شناخت حقیقت واحدی » را که گوهر ادیان نوری هست .

خردی که از شادی جداساخته شود ، خردی ناتوان وسست میگردد. خردی میشود که دیگر، خودجوش نیست و ناتوان از نوآوری است ، و دربرخورد با « هنگام » ها در زمان ، خود نمیتواند بیندیشد ، و طبعاً نمیتواند از زندگی، نگاهبانی کند ، و اجتماع را بیاراید و تاءسیس نظام و عدالت و قانون بکند. همه اعمال انسان و معیار هایش در اجتماع و سیاست و حقوق و اقتصاد ، از « خرد شاد انسانی درباره زندگی » مشخص میشوند که نیرومند است ، نه از معیار هائی فراسوی خرد شاد انسان .

با جداساختن « شادی » از « خرد » ، خرد انسانها ، توانائی خود را در اداره کردن گیتی و نگاهبانی و پرورش زندگی در گیتی از دست میدهند . **بهمن ، خرد شهر ساز و شهر آرای هست ، چون « اصل خرد شاد » در همه انسانهاست.** بهمن ، خرد بزمی هست ، در بزم (انجمن شاد) میسگالد و رای میزند، و در این همپرسی ، سنجه نیک وبد، و قواعد ساماندهی اجتماع نهاده میشود . نام **بهمن « آسن بغ » یا « سنگ خدا » بوده است . « آسن بغ » که اصل « آسن خرد » در هر انسانست ، چه معنائی دارد؟ « آسن = سنگ » که به معنای « اصل پیوند، اصل اتصال » است ، همان پدیده « جامعه » است .**

به جامعه بودائیهها نیز « سنگ » گفته میشود. با زرتشت ، معانی اصطلاح « سنگ » ، خواروزشت و تنگ ساخته شد ، چون او برضد « اصل آفرینش از پیوند » بود . اندیشه آفرینش از پیوند ، محصور در پدیده « پیوند زن و مرد و رابطه جنسی » نبود ، بلکه شامل « آفرینش انجمنی و اجتماعی » هم بود .

مفهوم « خوشه » نیز بیان همین پیوند افراد گوناگون در اجتماع است . ارتا ، خوشه ایست که از بهمن (اصل پیوندو آشتی)

پیدایش یافته است . « آسن خرد » به معنای « خردِ خودجوشِ شادِ اجتماعی » است که سرچشمه روشنائی (بینش) است . اصل پیوند و اتصال و امتزاج (سنگ) ، سرچشمه 1- روشنی (بینش) و 2- شادی و 3- جنبش است . این بود که بهمن ، که اصل خرد خندان و شاد و بزمی است ، و همه را باهم آشتی میدهد ، بنا و معمار اجتماع و آراینده و سامانده اجتماع (حکومت) شمرده میشد . از اصل اقتران (سنتز) که سنگ= آسن نامیده میشد ، هم روشنی و هم شادی پیدایش می یابد. بهمن که چنین خریدیست ، با هرچه که میآمیزد ، آن چیز، از شادی لبریز میشود و میخندد . اصل پیوند دهی ، سرچشمه نیرومندیست . از « نیرو » که پیوند و اقتران باشد ، هم روشنی و هم شادی باهم پیدایش می یابند. اینکه در بندهش گفته میشد که فطرت و طبیعت انسان ، از « سبزی و روشنی آسمان » سرشته شده است ، بیان همین مطلب است، چون « آسمان یا آس » همان سنگ است. نه اینکه آسمان از سنگ به معنای امروز ساخته شده باشد ، بلکه آسمان ، چون هوا است (چون وای هست) ، اصل جفتی و پیوند و اقتران است . « وای = vaay » که به معنای 1- هوا و باد (دم) و 2- خدا و 3- پرنده است ، از واژه « دوای = dvaaya = دوتائی و جفت) برآمده است . وای یا دوای ، (= 2) جفت است ، چون جفتِ پر ، بریک تن و یا جفت پا دریک تن ، اصل جنبش و پروازند. هوای جنبان (باد) و خدا و پرنده ، مبدء و منشاء جنبش در هر چیزی هستند . سبزی (شادابی) و روشنی (بینش) که در آسمان (اصل آفریننده پیوند = آس = سنگ) هست ، طبیعت و گوهر انسانست . این اندیشه جفت شوی یا اقتران ، که مهر و سنگ و « مر = امر » و یوغ (یوش = جوش) و بیما (جم) ... نامیده میشد ، کل روابط جهانی و اجتماعی را مشخص میساخت . همه روابط ، روابط انبازی هستند . در همکاری و همروشی و همزیستی و همفکری افراد

دراجماعت که شادی و بینش (روشنی) باهم آفریده میشود. این سراندیشه بزرگ ، سپس بسیار تنگ فهمیده شد و به کردار خرافه و افسانه ، مورد تمسخر قرار گرفت . از این سراندیشه جهانشمول ، فقط « اقتران زن و مرد یا شهوت جنسی » و « اقتران ستارگان » فهمیده شد که سرنوشت انسانها را معین میسازند .